



گفتگو با هلیا مهرور، معلمی که کلاس درس متفاوتی را برای دانش آموزان تدارک دیده است

خانم معلم خاص

زهرآشوبی روزها و سال‌های آغاز تحصیل در مدرسه طبعاً در خاطر همه ماندگار است، اما وقتی این روزها به صورتی خاص رقم بخورد مثلاً با حضور یک معلم با اخلاق و شیوه تدریس متفاوت، قطعاً هرگز از یاد نخواهد رفت. دانش آموزان پایه سوم دبستان «امامت» در منطقه پنجتن، سه سالی هست که با حضور خانم معلم متفاوتی به نام «هلیا مهرور»، طعم خوش این روزها را به نحوی خاص و فراموش نشدنی تجربه می‌کنند؛ به طوری که برخلاف معمول، نه تنها غیبت ندارند بلکه آرزو دارند روزهای جمعه هم به مدرسه بیایند. این دانش آموزان از زنگ آخر یا روزهای تعطیل نیز فراری اند؛ چرا که آن‌ها را از کلاس و معلم دوست داشتنی شان دور می‌کند. در آغازین روزهای ماه مهر، سری به این کلاس جالب و متفاوت می‌زنیم.

صحبتشان که تمام می‌شود، به درخواست خانم مهرور، مشغول پرسش و پاسخ از هم می‌شوند تا ما با هم به گفتگو بنشینیم.

علاقه‌ای به معلمی نداشتیم؛ اما...

این آموزگار جوان و خوش ذوق، دانشجوی کارشناسی ارشد معماری و از نیروهای آزاد آموزش و پرورش است که سومین سال تدریس خود را تجربه می‌کند، آن هم در مدرسه‌ای که کیلومترها از محل زندگی اش فاصله دارد اما آن قدر به کارش علاقه مند است که این فاصله برایش اهمیتی ندارد؛ البته این علاقه با دیدن یک دانش آموز پرشور و نشاط در همان روز اول حضور در مدرسه در او ایجاد شده است و گرنه با اینکه مادرش هم معلم بوده، علاقه‌ای به این کار نداشته است.

خودش می‌گوید: «در آموزش و پرورش برای کار دفتری درخواست داده بودم. بعد از انجام مصاحبه که متوجه روحیاتم شدن، پیشنهاد دادند به مدرسه امامت بیایم؛ چون روحیاتم با مدیر مدرسه (خانم منصوری) سازگاری دارد و بهتر می‌توانم کار کنم. در عین حال روز اول که آمدم، هیچ حس و علاقه‌ای نداشتیم اما محدثه، یکی از دانش آموزان با استعداد مدرسه آن قدر خوب و با انرژی خود را معرفی کرد که مجذوب شدم که حتی تدریس در هنرستان در رشته خودم را رد کنم و برای همیشه این مدرسه را انتخاب کردم.»

خانم مهرور ادامه می‌دهد: «البته اول کار نگران بودم؛ چرا که کار با بچه‌های امروز مثل قبل نیست که از معلم ترس داشتند و حساب می‌بردند. الان، بچه‌ها خودش را به معلم جهت می‌دهند که چه کار کند و هیچ ترسی ندارند. من هم مقاومتی ندارم و اتفاقاً از این رویه استقبال می‌کنم. اول

مهلا یکی از دانش آموزان کلاس می‌گوید: «از طریق دوستم تعریف خانم مهرور را شنیده بودم اما تا وقتی معلمان نشده بودند، فکر نمی‌کردم این قدر مهربان باشند و خوب تدریس کنند.»

دوستش، فاطمه در تأیید صحبت‌های او می‌گوید: «اول سال می‌خواستیم از این کلاس بروم؛ چون دوستانم در کلاس دیگر بودند، اما حالا خوش حالم که نرفتم. خانم معلم ما بچه‌ها را دوست دارد. از راه که می‌رسد، با شور و انرژی سلام می‌دهد و هرگز ما را دعوانمی‌کند. آن قدر خوب کلاس را اداره می‌کند که من تصمیم گرفته‌ام مانند او معلم شوم و کارهایی را که او آموخته‌ام، برای دانش آموزانم انجام دهم. اگر بنا باشد روزی خانم مهرور از این مدرسه برود، ما دیگر درس نمی‌خوانیم.»

نرگس هم از مهربانی و روحیه شاد معلمش قدر دانی می‌کند و می‌گوید: «اگر خانم مهرور به مدرسه دیگری برود، من هم می‌روم آنجا. پیش از آشنایی با ایشان، می‌خواستیم پزشک شوم اما حالا عاشق معلمی شده‌ام.»

صبا، دیگر دانش آموز پایه سوم دبستان امامت، خانم مهرور را بهترین معلم دنیا توصیف می‌کند و امید دارد و روحیه دادن او به دانش آموزان برایش جالب توجه است.

با این تعریف، بیش از پیش مشتاق دیدار خانم مهرور می‌شوم که در همین بین وارد کلاس می‌شود و با شوق و ذوق، طوری که انگار مدت‌هاست شاگردانش را ندیده است، با آن‌ها احوالپرسی می‌کند؛ به خصوص احوال کسانی را که جلسه قبل غایب بوده‌اند. بعد هم آمار تکلیف عملی دانش‌پژان یعنی آشپزی یا کمک مادران را می‌گیرد و بچه‌ها با شور و شوق از این تجربه خوشمزه برای خانم معلم می‌گویند.

ساعت، با موضوعی مرتبط با درس بحث را شروع می‌کنم تا ببینم به کجای بحث علاقه نشان می‌دهند و جهت‌دهی می‌کنند. بعد با تمرکز روی همان نکته، مطالب درس را ارائه می‌کنم. به این ترتیب، هم بچه‌ها در تدریس مشارکت می‌کنند و خلافتشان رشد می‌کند و هم من راحت کار می‌کنم. میان بحث اگر نیاز به بازی داشته باشند، اجازه می‌دهم بازی کنند (بیشتر با بازی‌های فکری مفید که خودم برایشان تهیه کرده‌ام) و اگر امکانش بود با نمایش، داستان‌گویی یا پخش کلیپ هم نکات درسی را منتقل می‌کنم.»

زنگ تفریح به صدا درمی‌آید؛ اما نه تنها بچه‌ها عجله‌ای برای خروج از کلاس ندارند؛ بلکه دانش آموزان کلاس‌های دیگر که اغلب شاگردان سال‌های گذشته خانم مهرور هستند، با هیجان وارد کلاس می‌شوند و خانم معلم را بوسه‌باران می‌کنند و به آغوش می‌کشند. برخی حتی از اینکه نتوانسته‌اند در این کلاس باشند، دلخورند و اشک می‌ریزند.

